

The Nature of Political Philosophy from the Perspective of Ayatollah Misbah Yazdi and Its Comparison with the Views of Islamic and Western Philosophers

Seyyed Mohammad Hadi Moghaddasi  Assistant Professor, Department of Encyclopedia, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
s.moghaddasi@iki.ac.ir


Received: 2025/10/20 - Accepted: 2026/01/19

Abstract

This article examines Ayatollah Misbah Yazdi's view on political philosophy and compares it with those of Islamic and Western philosophers. After examining four different definitions, he considers political philosophy as a science that explains the foundational principles of the problems of political science. In comparison, Islamic philosophers such as Fārābī regarded political philosophy as a branch of civil science (al-'ilm al-madanī) and a means for realizing a virtue-centered society. Among contemporary Western philosophers, two main approaches exist: some view it as a branch of theoretical philosophy, while others consider it a sub-discipline of moral philosophy. The article shows that Ayatollah Misbah Yazdi adopts a practical and operational approach to political philosophy aimed at solving problems related to political knowledge, offering an efficient model for the production of Islamic political knowledge. This perspective seeks to strengthen the discourse of Islamic humanities and has considerable potential for resolving both theoretical and practical problems of the Islamic political system.

Keywords: Political philosophy, Politics of cities (Siyāsat-i mudun), Derived philosophy (falsafeh-ye muzāf), Misbah Yazdi

چیستی فلسفه سیاسی از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی و مقایسه آن با دیدگاه فیلسوفان اسلام و غرب^{۱،۲}

سیدمحمدهادی مقدسی  / استادیار دایرة المعارف علوم عقلی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸ - پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۹

s.moghadasi@iki.ac.ir

چکیده

این مقاله به بررسی دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره فلسفه سیاسی و مقایسه آن با دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی و غربی می‌پردازد. ایشان با بررسی چهار تعریف مختلف، فلسفه سیاسی را علمی می‌داند که به تبیین مبادی مسائل علم سیاست می‌پردازد. در مقایسه با این دیدگاه، فلاسفه اسلامی، مانند فارابی، فلسفه سیاسی را بخشی از علم مدنی و وسیله‌ای برای تحقق جامعه‌ای فضیلت‌محور می‌دانستند. در میان فیلسوفان معاصر غرب نیز دو رویکرد اصلی وجود دارد: برخی آن را شاخه‌ای از فلسفه نظری می‌دانند و برخی دیگر زیرمجموعه‌ای از فلسفه اخلاق. مقاله نشان می‌دهد که آیت‌الله مصباح یزدی به فلسفه سیاسی رویکردی کاربردی و عملیاتی برای حل مسائل مرتبط با دانش سیاسی دارد و الگویی کارآمد برای تولید دانش سیاست اسلامی ارائه می‌دهد. این دیدگاه در راستای تقویت گفت‌وگوهای علوم انسانی اسلامی است و توانایی قابل توجهی در حل مسائل نظری و میدانی نظام سیاسی اسلامی دارد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه سیاسی، سیاست مُدُن، فلسفه مضاف، مصباح یزدی.

۱. این مقاله در همایش بین‌المللی «علوم انسانی اسلامی بزرگداشت علامه محمدتقی مصباح یزدی» ارائه شده است.
۲. تهیه شده در مرکز پژوهشی دائرةالمعارف علوم عقلی اسلامی وابسته به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مقدمه

در جهان پرچالش امروز که بحران‌های سیاسی اغلب در تفاوت‌های فلسفی ریشه دارند، فلسفه سیاسی به‌عنوان دانشی بنیادین نقش تعیین‌کننده‌ای در تبیین مبانی نظری حکومت و روابط قدرت ایفا می‌کند. تمایزهای اساسی در مکاتب گوناگون فلسفه سیاسی در مورد ارزش‌هایی همچون عدالت و پیشرفت، به‌گونه‌ای بی‌واسطه به پدیداری سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی متفاوت می‌انجامند. در گستره ملی، این تمایزها در قوانین مالیاتی، سامانه‌های رفاهی و اندازه دخالت دولت در فرهنگ و اقتصاد نمایان می‌شود. در قلمرو بین‌المللی نیز همین تفاوت‌ها پایه اتحادها و رقابت‌های ژئوپلیتیک را می‌سازد و در پایان، نظم حاکم بر جهان را پدید می‌آورد.

با وجود اثرگذاری عمیق فلسفه سیاسی، برخی رویکردها آن را فاقد توانایی تأثیرگذاری مستقیم بر عرصه عمل می‌دانند و ماهیتی تأملی و نظری برای آن قائل‌اند. در این دیدگاه، فلسفه سیاسی دانشی برای دستیابی به معرفت کلان سیاسی در مورد مفاهیمی مانند مشروعیت و اقتدار است، نه راهنمایی برای سیاست‌گذاری جاری یا حل بحران‌های فوری. وظیفه اصلی این شاخه از فلسفه، پرسشگری، نقد و بازتعریف مفاهیم بنیادین تلقی می‌شود، نه ارائه برنامه‌های کاربردی. برای نمونه، ممکن است که یک فیلسوف با دقت مشروعیت حکومت را بر پایه نظریه توافق اجتماعی تبیین کند؛ اما این تبیین لزوماً راهکاری عملی برای مدیریت انقلاب داخلی یا بحران دیپلماتیک در اختیار سیاستمداران نمی‌گذارد. این فاصله میان نظریه و عمل موجب می‌شود که فلسفه سیاسی در گفت‌وگو به حاشیه رانده شود و بیشتر در محافل علمی مورد توجه قرار گیرد. از این رو تقابل میان «فلسفه سیاسی کنشگر» و «فلسفه سیاسی معرفت‌محور» از بحث‌برانگیزترین مباحث درون‌گفتمانی این رشته است.

در میان دیدگاه‌های مختلف درباره چیستی فلسفه سیاسی، آیت‌الله مصباح یزدی، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر ایران، رویکردی خاص و متمایز ارائه می‌دهد. ایشان فلسفه سیاسی را به‌منزله «مبادی مسائل علم سیاست» تعریف می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۲۲-۲۳) و با تعریف علم سیاست به‌عنوان «علم شوررداری» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۶)، فلسفه سیاسی را همواره در پیوندی ناگسستنی با حکمرانی و اداره جامعه قرار می‌دهد. این نگرش، فلسفه سیاسی را از حصار انتزاعی محض خارج می‌سازد و به عرصه عمل عمومی متصل می‌کند. ویژگی بارز رویکرد مصباح یزدی، ارائه مباحث عمیق فلسفی در محافل عمومی و نیمه‌نخبگانی است. برخلاف رویه رایج در میان فیلسوفان سیاسی، که مباحث خود را بیشتر در محیط‌های علمی و با مخاطبان خاص مطرح می‌کنند، مصباح یزدی بحث‌های فلسفه سیاسی خود را مستقیماً در جمع عموم مردم بیان می‌کند و سپس به تطبیق آنها با مسائل و چالش‌های روز جامعه می‌پردازد. ایشان مباحث «نظریه سیاسی اسلام» را در جمع عموم مردم ایراد کرده و به تصریح خودش، این مباحث در سبک فلسفه سیاسی بوده است.

به‌رغم تمایز و کارایی دیدگاه مصباح یزدی در باب چیستی فلسفه سیاسی، در تحقیقات دانشگاهی و مطالعات فلسفه سیاسی معاصر ایران، توجه شایسته‌ای به آن نشده است. تنها در یکی از جلسات گروه فلسفه سیاسی در مجمع عالی حکمت اسلامی، موضوعات مرتبط با آرای سیاسی آیت‌الله مصباح یزدی مورد بحث قرار گرفته است (مجمع عالی حکمت اسلامی، ۱۳۹۹). در این نشست، مسائلی همچون امنیت، منشأ حاکمیت، آزادی مردم و حدود دولت، و فلسفه انقلاب اسلامی بررسی شده؛ اما رویکرد خاص ایشان به ماهیت و چیستی فلسفه سیاسی به‌صورت مستقل و نظام‌مند تحلیل نشده است.

اهمیت دیدگاه مصباح یزدی درباره چیستی فلسفه سیاسی در این است که با تلفیق مبانی فلسفی اسلامی و دغدغه‌های عملی حکمرانی می‌تواند الگویی بدیع در تبیین نسبت نظر و عمل در فلسفه سیاسی ارائه دهد. تأکید ایشان بر جنبه‌های کاربردی فلسفه سیاسی در بستر جامعه پاسخی به چالش کهنه‌انگاری این رشته در دنیای معاصر است. بی‌توجهی به این دیدگاه، خلایق در نقشه‌شناسی گفتمان فلسفه سیاسی در ایران پدید آورده است. این مقاله با هدف پر کردن این خلأ و معرفی جامع‌تر این دیدگاه، به بررسی روابط و مناسبات آن با سایر دیدگاه‌های مطرح در ایران و غرب درباره چیستی فلسفه سیاسی می‌پردازد. در این مسیر، وجوه اشتراک و افتراق این نگاه با رویکردهای کلاسیک و مدرن فلسفه سیاسی واکاوی خواهد شد و ظرفیت‌های نظری آن برای پاسخ به مسائل جدید فلسفه سیاسی مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

۱. دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره چیستی فلسفه سیاسی

آیت‌الله مصباح یزدی بر ضرورت تبیین روشن مفاهیم، به‌ویژه در فلسفه سیاسی، تأکید می‌کند. به‌باور ایشان، ابداع اصطلاحات جدید در فضای علمی و تخصصی، نه‌تنها جایز، که مفید است؛ زیرا با تعریف دقیق آنها، ضمن صرفه‌جویی در وقت، معنا به‌طور کامل منتقل می‌شود. باین‌حال استفاده از اصطلاحات خاص، تنها در محیط‌های علمی بسته و با توافق قبلی طرفین موجه است؛ اما هنگامی که طرف گفت‌وگو عامه مردم‌اند، باید از همان ادبیات رایج استفاده کرد تا از بروز سوءتفاهم جلوگیری شود. مصباح یزدی ترجیح می‌دهد که از ادبیات رایج استفاده کند و مفاهیم اختصاصی اسلامی را تنها در هنگام به‌کارگیری استدلال‌های نقلی و تبعیدی مطرح سازد (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۱۲-۲۰).

سپس به تبیین معنای «فلسفه سیاسی» می‌پردازد و کاربردهای مختلف این اصطلاح را برمی‌شمارد. ایشان ابتدا با اشاره به پیشینه تاریخی موضوع توضیح می‌دهد که در گذشته، فلسفه دانشی جامع تلقی می‌شد که شاخه‌های گوناگونی از جمله طبیعیات، ریاضیات، الهیات، اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مُدُن را دربرمی‌گرفت. در این نگرش، سیاست بخشی از کل فلسفه محسوب می‌شد و از این‌رو اصطلاحاتی چون «فلسفه سیاست»، «فلسفه سیاسی» و «علم سیاسی» همگی به بخشی از این دانش کلی اشاره داشتند. در ادامه، ایشان به دگرگونی

معنای فلسفه در دوران معاصر، به‌ویژه در غرب، اشاره می‌کند که طی آن، فلسفه به تدریج به متافیزیک یا مابعدالطبیعه محدود شد. بر این اساس، فلسفه سیاسی به معنای هستی‌شناسی سیاسی یا آنتولوژی سیاسی است. باین‌حال منظور مصباح یزدی از فلسفه سیاسی، هیچ یک از این دو معنا نیست. دیدگاه برگزیده ایشان این است که «فلسفه سیاسی» در «اصطلاح رایج امروز»، در دو معنای اصلی به کار می‌رود: معنای اول که مورد تأکید ایشان قرار دارد، همان «مبادی علوم» است. هر علمی از مسائل، مبادی و نتایج تشکیل یافته است؛ مبادی نیز به «مبادی تصویری» و «مبادی تصدیقی» تقسیم می‌شوند. فلسفه سیاسی در این معنا به مجموعه قواعد کلی و پیش‌فرض‌هایی اطلاق می‌شود که مسائل علم سیاست یا علوم سیاسی بر آنها استوار است و اثبات این مسائل متوقف بر پذیرش آن مبادی است. این مبادی، خود بخشی از علم سیاست به‌شمار نمی‌رود؛ بلکه اساس و بنیان آن است. معنای دوم فلسفه سیاسی، نگرش درجه دوم و فراعلمی به خود علم سیاست است؛ یعنی بررسی علم سیاست از حیث چگونگی پیدایش، تحولات و روش آن، که با عنوان «فلسفه علم سیاست» نیز از آن یاد می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۲۱-۲۳).

برای تحلیل دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، باید مباحث ایشان را در چهار محور زیر بررسی کرد:

۱. ماهیت مبادی؛
۲. مفهوم علم سیاست؛
۳. تعریف فلسفه مضاف و تمایز آن با فلسفه مطلق؛
۴. شمای کلی مسائل فلسفه سیاسی.

۱-۱. ماهیت مبادی

مصباح یزدی در توضیح مواد منطقی به کاررفته در مبادی مسائل علم سیاست، با ارائه مثال از یکی از مسائل فلسفه سیاسی، درک خود از این مبادی را تبیین می‌کند. بر این اساس، مبادی مسائل علم سیاست می‌تواند شامل گزاره‌های هنجاری‌ای باشد که از گزاره‌های توصیفی و مبتنی بر واقعیات استخراج شده‌اند. ایشان با رد جدایی کامل میان «هست» و «باید» معتقد است که می‌توان با استدلال عقلی، از واقعیات به احکام ارزشی دست یافت. برای نمونه، مسئله «تفکیک قوا» که ظاهراً مبتنی بر مشاهده و تجربه به نظر می‌رسد، در نهایت حاوی حکمی هنجاری و ارزشی است؛ چراکه بیان می‌کند قوای حکومت «باید» از یکدیگر جدا باشند. این مثال نشان می‌دهد که چگونه یک گزاره هنجاری می‌تواند از تحلیل واقعیات عینی استنتاج شود و به‌عنوان یکی از مبادی علم سیاست قرار گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۲-۱۵).

مصباح یزدی در کتاب نظریه سیاسی اسلام با هدف ارائه مباحث به‌سبب فلسفه سیاسی، روش برهانی خود

را تشریح می‌کند و با استفاده از مثال عدالت، مفهوم مبادی را به روشنی توضیح می‌دهد. روش برهانی در نظر ایشان روشی است که برای تمامی مقدمات آن استدلال صورت می‌گیرد تا در نهایت به قضایای اولیه و بدیهیات بینجامد و بر این اساس، برهانی یقینی و قطعی شکل گیرد. ایشان با اذعان به اینکه این روش به طولانی شدن کلام می‌انجامد، برای تبیین دقیق‌تر این مسئله، به بررسی نمونه مسئله عدالت می‌پردازد. برای بحث درباره عدالت به شیوه برهانی، نخست باید به پرسش‌های اساسی مانند ماهیت عدالت، چگونگی اجرای آن، جمع میان عدالت و آزادی، و معیار تشخیص عدل پاسخ گفت. آن‌گاه باید به مسائل بنیادی‌تری همچون حدود صلاحیت عقل در قضاوت، نسبی یا مطلق بودن احکام عقلی و مبانی معرفت‌شناختی، مانند چپستی عقل و میزان اعتبار آن پرداخت. به باور مصباح یزدی، واکاوی این پرسش‌ها مستلزم بهره‌گیری از دانش‌های گوناگون است و همین قبیل موضوعات، مبادی عدالت در علم سیاست را تشکیل می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۴۶).

۱-۲. مفهوم علم سیاست

در نگرش مصباح یزدی، سیاست در ساده‌ترین تعبیر، «آیین کشورداری» است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۸-۲۹). ایشان در یک تقسیم‌بندی کلان، مسائل مرتبط با سیاست را در سه سطح متمایز جای می‌دهد: «فلسفه سیاست»، «علم سیاست» و «فن سیاست». در نظر ایشان، فلسفه سیاست که پایه‌ای‌ترین سطح است، به بررسی مبادی کلی، پیش‌فرض‌ها و اصول بنیادین در علم سیاست می‌پردازد و مسائل آن بسیار عام و زیربنایی است. در سطح بعد، علم سیاست نیز متکفل تبیین مسائل خاص‌تر و روابط بین پدیده‌های سیاسی است. سرانجام، فن سیاست یا سیاستمداری، به حوزه مهارت‌های عملی، مدیریت و هنر حکمرانی اختصاص دارد که حتی با برخورداری از دانش فلسفه و علم سیاست، بدون تجربه و مهارت عملی نمی‌توان در آن به موفقیت دست یافت (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۲۰-۲۲).

۱-۳. تعریف فلسفه مضاف و تمایز آن با فلسفه مطلق

مصباح یزدی فلسفه سیاسی را در زمره فلسفه‌های مضاف طبقه‌بندی می‌کند. هرچند او در بیانات خود گاه از این دانش با صفت «فلسفه سیاسی» و گاه با ترکیب اضافی «فلسفه سیاست» یاد می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۵)، اما در طبقه‌بندی علوم، آن را در گروه فلسفه‌های مضاف قرار می‌دهد. از دیدگاه ایشان، فلسفه سیاسی شاخه‌ای از دانش فلسفه است و همانند معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه جامعه‌شناسی، بخشی از فلسفه را تشکیل می‌دهد که تحت عنوان کلی «فلسفه مضاف» شناخته می‌شود. وی با استناد به کاربرد رایج اصطلاح فلسفه در محافل علمی جهان، تصریح می‌کند که مقصود از فلسفه در این موارد، فلسفه اولیه نیست؛ بلکه وقتی رابطه فلسفه با علم و نتایج کاربردی و عینی آن مورد توجه باشد، منظور از آن دقیقاً فلسفه‌های مضاف است. فلسفه مضاف دارای دو کاربرد اصطلاحی است: کاربرد نخست زمانی است که در

فلسفه‌های مضاف، موضوع خاصی مانند سیاست، اخلاق یا روان‌شناسی با روش تحلیلی و عقلی بررسی می‌شود که در این صورت، آنها را به‌ترتیب فلسفه سیاست، فلسفه اخلاق و فلسفه روان‌شناسی می‌نامند. کاربرد دوم همان است که خود علم موضوع مطالعه قرار می‌گیرد و دربارهٔ مشخصات و احوال آن علم بحث می‌شود. فلسفه سیاسی در نگرش ایشان، از جمله دانش‌های فلسفه مضاف در کاربرد نخست به‌شمار می‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ ب).

از نظر مصباح یزدی، مباحث فلسفی به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

الف) فلسفه قبل‌العلم: مباحثی است که وابسته به علوم تجربی نیستند و مستقل از یافته‌های علمی مطرح می‌شوند. این مسائل، پیشینی و تعقلی‌اند و اثبات آنها متوقف بر علوم دیگر نیست. نمونه‌های بارز آن، مباحث عام مابعدالطبیعی، مانند هستی، وحدت و کثرت، واجب و ممکن، و الهیات به‌معنای اخص است. این دسته از مسائل، حتی اگر علمی در کار نباشد، به قوت خود باقی‌اند.

ب) فلسفه بعد‌العلم: این دسته از مباحث فلسفی در پی یافته‌ها و فرضیه‌های علوم پدید می‌آیند. در اینجا، فیلسوف با استفاده از روش تعقلی به تحلیل و بررسی مبانی و نتایج علوم می‌پردازد. برای نمونه، در طبیعیات قدیم یک فرضیه پذیرفته شده بود که آسمان از نه فلک هم‌مرکز تشکیل شده است و هر فلک حرکت خاص یکی از اجرام سماوی را توجیه می‌کرد. فیلسوف با پذیرش این داده علمی به‌عنوان نقطه آغاز، سؤالاتی فراتر از علم طبیعیات مطرح می‌کرد: مثلاً این افلاک چه ماهیتی دارند؟ آیا صرفاً اجسام فیزیکی‌اند یا موجوداتی باشعورند؟ این نظام منظم و هدفمند چه دلالتی بر وجود یک مدبر حکیم دارد؟ جایگاه این افلاک در سلسله‌مراتب هستی چیست؟ رابطه آنها با علل ماوراءالطبیعه چگونه است؟ فیلسوفان اسلامی، به‌ویژه پیروان مکتب مشاء، مانند ابن‌سینا، بر اساس این داده نجومی (افلاک تسعه) یک نظریه فلسفی را بنا نهادند که به «نظریه عقول عشره» (ده عقل) معروف است. آنها، اگرچه فلکیات و طبیعیات را علم نمی‌نامیدند، از این دسته از مباحث با عنوان «فلسفه طبیعی» و «فلسفه فلکی» یاد می‌کردند. در نظر مصباح یزدی، فلسفه بعد‌العلم در همهٔ مباحث فلسفی قابل فرض است و اختصاصی به فلسفه مضاف ندارد؛ اما فلسفه مضاف دقیقاً از همین سازوکار تبعیت می‌کند و چنان‌که توضیح داده شد، یک سنت قدیمی در فلسفه اسلامی است و امری مستحدث و نوپدید به‌شمار نمی‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸-۱۲۰).

۴-۱. شمای کلی مسائل فلسفه سیاسی

آیت‌الله مصباح یزدی در مقاله «نگاهی گذرا بر فلسفه سیاسی اسلام»، مسائل بنیادین فلسفه سیاسی را در پنج محور اصلی تبیین می‌کند: نخست تأکید بر اهمیت زندگی اجتماعی، که نه‌تنها عاملی برای رفع نیازهای مادی، بلکه

بستری ضروری برای تکامل معنوی و تحصیل سعادت اخروی شمرده می‌شود؛ دوم ضرورت قانون در جامعه، که هدف آن تنها تأمین نظم نیست؛ بلکه برقراری عدالت اجتماعی به‌عنوان پیش‌نیاز رشد همگانی است؛ سوم منبع و واضع قانون، که باید از سوی خداوند و بر اساس مصالح واقعی انسان وضع شود، نه خواست ناپایدار اکثریت؛ چهارم مجری قانون و شرایط حاکم، که باید دارای دو رکن علم فقهی و تقوای الهی باشد؛ و پنجم مبنای مشروعیت حکومت، که ذاتاً از آن خداست و هیچ انسانی به‌خودی‌خود حق حاکمیت ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۱، ص ۱۰-۱۲). مصباح یزدی در کتاب *نظریه سیاسی اسلام*، که به تصریح خودش در آن به‌سبب فلسفه سیاسی بحث کرده است، مسائل دیگری همچون آزادی، شکل حکومت، جایگاه قانون و شرایط قانون‌گذار، دموکراسی، تفکیک قوا، کارویژه‌های دولت و نقش مردم را جزء مسائل فلسفه سیاسی برشمرده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۳-۲۸).

این مسائل، در حقیقت همان مبادی علم سیاسی اسلامی از منظر ایشان محسوب می‌شوند؛ چراکه فلسفه سیاسی در نگاه مصباح یزدی چیزی جز «مبادی علوم سیاسی»، یعنی مجموعه اصول کلان و پیش‌فرض‌های ضروری برای شکل‌گیری هر دانش سیاسی نیست. این مبادی به‌صورت زنجیره‌ای به‌هم‌پیوسته ساختار معرفتی دانش سیاسی اسلامی را تشکیل می‌دهند: مبادی انسان‌شناختی، که غایت زندگی را سعادت اخروی می‌داند؛ مبادی ارزش‌شناختی، که عدالت را محور قانون‌گذاری قرار می‌دهد؛ مبادی معرفت‌شناختی، که وحی را منبع معتبر قانون می‌شناسد؛ و مبادی مشروعیت‌شناختی، که حق حاکمیت را منحصرأز آن خدا می‌داند. بر این اساس، دانش سیاسی در چهارچوب اسلامی ناگزیر است که بر این اصول استوار شود؛ به این ترتیب که تحلیل‌های جامعه‌شناختی در جهت هدف تکامل معنوی سامان یابد؛ قوانین اساسی از منبع وحیانی سرچشمه گیرد؛ گفتمان عدالت بر اساس عدالت الهی تعریف شود؛ و ساختار حکومت بر مبنای مشروعیت الهی طراحی گردد. بنابراین، فلسفه سیاسی به‌مثابه «مبادی علم سیاست»، چهارچوب کلان را تعیین می‌کند و علم سیاسی اسلامی به‌عنوان دانشی کاربردی، نظریه‌ها و الگوهای عملی را در ذیل این چهارچوب تولید و تبیین می‌نماید.

۲. مقایسه با دیدگاه فیلسوفان اسلام و غرب

مقایسه دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره چستی فلسفه سیاسی با آرای سایر فیلسوفان اسلامی و نیز فیلسوفان غربی، از اهمیتی اساسی برخوردار است. این مقایسه، جایگاه ممتاز و نوآوری‌های ایشان در سنت فکری اسلام را آشکار می‌سازد. تلاش ما در این نوشتار بر آن است که با گردآوری و ارائه گستره‌ای از تعاریف فلسفه سیاسی، چهارچوبی جامع برای تحلیل و مقایسه فراهم آوریم. این کوشش شامل بررسی آرای فیلسوفان اسلامی پیشگام مانند فارابی و ابن‌سینا تا فیلسوفان معاصر مثل استاد مطهری، و نیز واکاوی مکاتب مختلف غربی، از فلسفه سیاسی کلاسیک گرفته تا رویکردهای مدرن، خواهد بود.

۲-۱. مقایسه با دیدگاه فیلسوفان اسلامی پیشگام

با توجه به اهمیت بنیادین آرای فیلسوفان اسلامی پیشگام در شکل‌گیری فلسفه سیاسی، بررسی تعریف ایشان از فلسفه سیاسی ضروری می‌نماید. در این میان، فارابی فلسفه سیاسی را یکی از شاخه‌های فلسفه مدنی به‌شمار می‌آورد. وی فلسفه مدنی را به دو بخش متمایز تقسیم می‌کند: اخلاق و فلسفه سیاسی. با دانش اخلاق، علم به افعال نیک حاصل می‌آید؛ درحالی‌که فلسفه سیاسی به شناخت امور نیک و چگونگی تحصیل و حفظ آنها برای شهروندان می‌پردازد (فارابی، ۱۳۷۱، ص ۷۶-۷۷). به‌باور فارابی، موضوع فلسفه مدنی افعال، سنن و ملکات ارادی انسان‌هاست و کارویژه اصلی آن، استنتاج قوانین کلی در این زمینه‌هاست؛ قوانینی که قابلیت اعمال در هر موقعیت و زمانی را دارا باشند. این علم دارای دو جزء اساسی است: جزء نخست، شناختی و تبیینی است که به تعریف سعادت می‌پردازد و سعادت حقیقی را از سعادت پنداری متمایز می‌سازد؛ جزء دوم، جنبه‌ای تجویزی دارد و متضمن سامان‌بخشی به اخلاق و آداب فاضله در مدینه‌ها و امتهاست، و نیز تعیین افعالی است که تحقق این اخلاق و آداب را ممکن می‌سازد (فارابی، ۲۰۰۵، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ ۱۹۹۱، ص ۷).

با اینکه تنها فارابی از اصطلاح «فلسفه سیاسی» در میان فیلسوفان اسلامی بهره برده است، دیگر فیلسوفان پیشگام نیز با عبارات و تعابیر متفاوتی به تبیین این مفهوم همت گمارده‌اند. شماری از فیلسوفان معاصر، از جمله مصباح یزدی، بر این باورند که عباراتی همچون «سیاست مدنی» که توسط فیلسوفان پیشگام به‌کار رفته، در واقع ناظر به همان مفهومی است که در دوران معاصر با عنوان «فلسفه سیاسی» شناخته می‌شود. بر این مبنایا، واکاوی تعاریف این دست از اصطلاحات، ضرورت می‌یابد.

ابن‌سینا از واژه «حکمت مدنی» استفاده می‌کند و آن را شناخت کیفیت مشارکت مردم با یکدیگر می‌داند که به تعاون برای دستیابی به مصالح فردی و جمعی می‌انجامد (ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۳۰). به‌نظر می‌رسد که عبارت «مصالح» در کلام ابن‌سینا به همان چیزهای نیک و جمیل در کلام فارابی اشاره می‌کند و از این‌رو تعریف ابن‌سینا را باید در کنار تعریف فارابی نشانند.

نصیرالدین طوسی که از واژه «سیاست مدنی» بهره جسته، آن را در زمره اقسام حکمت عملی جای داده و حکمت عملی را دانستن مصالح افعال انسانی به‌نحوی که موجب انتظام امور معاش و معاد شود، تعریف کرده است؛ سپس به‌طور خاص، شاخه سیاسی حکمت عملی را این‌گونه توصیف می‌کند: «راجع بود با جماعتی که میان وی مشارکت بود در شهر و ولایت، بل اقلیم و مملکت» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۷، ص ۴۰). در تعریفی دیگر، قید «مصالح» به‌صورت صریح در تعریف سیاست مدن وارد شده است: «سیاست مدن؛ و آن عبارت است از علم به مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی، بر وجهی که مؤدی باشد به صلاح معاش و معاد جماعتی که در مدینه شریک

باشند» (فانی کشمیری، ۱۳۶۱، ص ۱۵۷). چنان‌که ملاحظه می‌شود، قید «مصالح»، همان‌گونه‌که در تعریف ابن‌سینا موجود است، در این تعاریف نیز حضور دارد و از این‌رو این تعاریف نیز به دیدگاه فارابی نزدیک می‌شوند.

پس از بررسی تعریف فیلسوفان اسلامی پیشگام، نوبت به مقایسه آن با دیدگاه مصباح یزدی می‌رسد. در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که تفاوتی بنیادین بین این دو تعریف وجود نداشته باشد. پیشگامان، فلسفه سیاسی را «شناخت امور نیک و چگونگی تحصیل و حفظ آنها برای شهروندان» می‌دانند و مصباح یزدی آن را «مبادی کشورداری» تعریف می‌کند. هر دو تعریف بر سامان‌بخشی و اصلاح امور جامعه تأکید دارند و هدف‌نهایی را هدایت جمعی به سوی کمال و سعادت قرار می‌دهند. با این حال با تأمل بیشتر، تفاوت‌هایی جزئی، هرچند مهم، به ذهن می‌آید:

۱. سیاست به تعبیر پیشگامان، دانشی حقیقی به‌شمار می‌رود؛ زیرا از شاخه‌های فلسفه محسوب می‌شود؛ اما از دیدگاه مصباح یزدی، این دانش فاقد بنیان است و باید برای آن «ریشه‌هایی از خارج» فراهم آورد (مصباح یزدی، ۱۳۸۵، ص ۲۱-۲۳). گمان می‌رود که مراد ایشان از «ریشه‌هایی از خارج»، مبانی متافیزیکی باشد؛ چراکه در تشریح این مفهوم می‌افزاید: بی‌بنیانی سیاست موجب می‌شود که اثبات مسائل آن متوقف بر اثبات یا مفروض‌گیری مجموعه‌ای از مباحث دیگر شود. در مقابل، فلسفه سیاسی در اصطلاح پیشگامان، دانشی ریشه‌دار است و اثبات مسائل آن نیازمند رجوع به حوزه‌ای خارج از آن نیست. این برداشت از تقابل میان فلسفه سیاسی به‌مثابه بخشی از دانش فلسفه و دانشی جداافتاده از فلسفه قابل درک است.

بر این اساس، نخستین تفاوت این است که دانش فلسفه سیاسی در تعریف مصباح یزدی از دانش فلسفه در معنای گسترده آن جدا شده است. به اعتراف خود مصباح یزدی، دلیل این جدایی، تحولات جدید در دانش فلسفه همراه با تقویت و گسترش دانش‌های فنی و تخصصی است. ایشان با تأکید بر اهمیت اصطلاحات رایج در تفهیم و تفاهم، و با اتخاذ آنها به‌عنوان پایه مباحث علمی خویش، بر این باور است که فلسفه در سده‌های اخیر تنها به مباحث مابعدالطبیعه محدود شده است. از این‌رو مباحث فنی و تخصصی سیاست را از قلمرو فلسفه جدا می‌سازد.

۲. یکی از محوری‌ترین تفاوت‌ها، نسبت میان «فلسفه سیاسی» و «علم‌السیاسه» یا «صناعت مُلک» است. درحالی‌که فیلسوفان اسلامی پیشگام به وحدت این دو حوزه باور داشتند، مصباح یزدی به تفکیک میان آنها روی آورده است. در سنت فکری فیلسوفان اسلامی پیشگام، «تدبیر مدینه» که بخشی از فلسفه عملی شناخته می‌شود، معادل «علم‌السیاسه» در نظر گرفته شده است (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۱۴). همچنین در توصیف کیفیات حاکم آرمانی، از اصطلاح «صناعت مُلک» استفاده شده است (دوانی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۲) و این فرض بنیادین وجود دارد که فرد واجد دانش فلسفی، به‌طور ذاتی شایستگی تصدی حکمرانی را نیز داراست. در این نگرش، حوزه مستقلی به‌نام «فلسفه سیاسی» مجزا از علم سیاست و حکمرانی تعریف نشده است. در مقابل، مصباح یزدی با

ارائه تمایزی روشمند، فلسفه سیاسی را از علم سیاست و نیز از فن حکمرانی جدا می‌کند. از منظر ایشان، فلسفه سیاسی به‌عنوان دانشی بنیادین، به تبیین مبانی، غایات و مشروعیت نظام سیاسی می‌پردازد؛ درحالی که علم سیاست، شناخت پدیده‌های سیاسی و قوانین حاکم بر آنها را بر عهده دارد و «صناعت ملک» یا فن حکمرانی، مرتبه‌ای عملی و اجرایی شمرده می‌شود. این تفکیک سه‌لایه، امکان انطباق با اقتضائات پیچیده حکمرانی در جهان معاصر را فراهم می‌سازد. در این خوانش، فیلسوف سیاسی نه لزوماً حاکم، بلکه نظریه‌پرداز و طراح کلان نظام سیاسی است و دغدغه اصلی، تولید دانش و ارائه چهارچوب‌های فلسفی برای نظام سیاسی است؛ بدون آنکه نظریه‌پرداز، خود را مباشر اجرایی حکمرانی بداند. این نگاه، هم به تخصصی شدن عرصه‌های مختلف اندیشه و عمل سیاسی باری می‌رساند و هم جایگاه ممتاز فلسفه سیاسی را به‌عنوان دانشی طراح و مؤثر حفظ می‌کند.

۳. تفاوت نخست، فلسفه سیاسی را در دیدگاه مصباح یزدی از قلمرو فلسفه به‌معنای مرسوم نزد پیشگامان جدا کرد و تفاوت دوم، آن را از علم سیاست در اصطلاح جدیدش متمایز می‌کند. اکنون می‌توان به تفاوت سومی پرداخت که به‌طور مستقیم از این دو تفاوت نشئت می‌گیرد: قلمرو مسائل فلسفه سیاسی در دیدگاه مصباح یزدی با دیدگاه پیشگامان متفاوت است.

در دیدگاه پیشگامان اسلامی، مانند فارابی، فلسفه سیاسی با مباحث مابعدالطبیعه آمیخته بود. آنان از مفاهیمی چون «سعادت» به‌مثابه غایت نهایی انسان آغاز می‌کردند، که خود مستلزم طرح مباحثی درباره خداوند، عقل فعال و سلسله‌مراتب وجود بود. سپس به مبانی انسان‌شناختی، مانند مدنی بالطبع بودن انسان و نیاز به ریاست، می‌پرداخت و نهایتاً با توصیف مدینه فاضله و تقابل آن با نظام‌های سیاسی ناقص یا فاسد به پایان می‌رسید. در مقابل، در منظومه فکری مصباح یزدی، آن‌گونه که در کتاب *نظریه سیاسی اسلام* بازتاب یافته، این مباحث مابعدالطبیعه جایگاه پیشین خود را از دست می‌دهد. اگرچه غایت سعادت به‌طور کامل کنار گذاشته نشده، اما تمرکز اصلی از «چرایی» و «غایت» حکومت، به‌صورت محسوسی به‌سوی «چگونگی» تحقق یک نظام حکومتی معطوف شده است. این چرخش از مبانی انتزاعی محض به‌سمت اصولی که بتواند مبادی کشورداری را تنظیم کند، نشان‌دهنده توسعه کاربردی در قلمرو فلسفه سیاسی است که آن را برای پاسخگویی به پیچیدگی‌های عینی حکمرانی در جهان امروز آماده می‌سازد.

۲-۲. مقایسه با دیدگاه استاد مطهری

استاد مطهری در واپسین سال‌های حیات خویش در چهار جلسه به بررسی حکومت اسلامی می‌پردازد و تصریح می‌کند که روش بحث او در این جلسات، به‌شیوه فلسفه سیاسی است. این مباحث تحت عنوان «مقدمه‌ای بر حکومت اسلامی» منتشر شده است. مطهری از منظر حکومت اسلامی به طرح موضوع می‌پردازد و باور دارد

که این بحث در دو حوزه کلان عقلی و نقلی قابل طرح است. ایشان سپس بخش عقلی را «فلسفه سیاسی» می‌نامد و در توصیف آن می‌گوید که در این بخش با صرف نظر از دیدگاه اسلام، به بررسی مسائل پرداخته می‌شود. محور اصلی این مباحث، مسئله حکومت است. مطهری در مباحث فلسفه سیاسی خود به موضوعاتی می‌پردازد که کانون اصلی آن حکومت است: چپستی حکومت، ضرورت حکومت، حق حاکمیت، شایستگیان تصدی حکومت و شکل حکومت (مطهری، ۱۴۰۱، ص ۳۵-۱۰).

با اتکا به این مباحث می‌توان دیدگاه استاد مطهری درباره چپستی فلسفه سیاسی را این‌گونه بیان کرد: به مباحث مهم مربوط به حکومت که به‌شیوه عقلی و با صرف نظر از دیدگاه اسلام بررسی شوند، فلسفه سیاسی گفته می‌شود. قید مباحث «مهم» به آن جهت در تعریف اضافه شده است که ایشان مسائل محدودی را در مباحث خودش به‌عنوان فلسفه سیاسی بررسی می‌کند و آنها را مهم می‌شمارد.

با تحلیل تعاریف فیلسوفان اسلامی پیشگام، استاد مطهری و استاد مصباح یزدی، می‌توان به تمایزات بنیادین در مبانی و رویکردهای ایشان پی برد. از سویی، پیشگامان، فلسفه سیاسی را با محوریت «شهروند» و در جهت شناخت امور نیک و چگونگی دستیابی و حفظ آن برای ایشان تعریف می‌کنند. در این نگرش، «انسان» به‌عنوان حقیقتی عینی با تبدیل شدن به مفهوم انتزاعی «شهروند»، موضوع اصلی فلسفه سیاسی به‌شمار می‌رود. در مقابل، تعریف استاد مطهری بر «حکومت» به‌عنوان پدیده‌ای اعتباری متمرکز است و به بررسی عوارض و احوال آن می‌پردازد. اهمیت این تمایز هنگامی آشکار می‌شود که مطهری برای مفاهیم اعتباری همچون حکومت، نوعی از «وجود» قائل می‌شود؛ بدین معنا که اگرچه این مفاهیم در زمره وجود عینی و خارجی جای نمی‌گیرند، اما در قلمروی دیگر از واقعیت، دارای آثار و عوارضی مشخص‌اند که می‌توانند موضوع مطالعه عقلی قرار گیرند. به‌این‌دیگر، مطهری برای این واقعیت‌های اعتباری، وجودی ویژه به‌حسب خودشان قائل است. این نگاه، تمایزی اساسی با دیدگاه پیشگامان و همچنین دیدگاه مصباح یزدی دارد و مسئله‌ای بنیادین در فلسفه عملی را می‌گشاید.

از منظر دیگر، تعریف مصباح یزدی از فلسفه سیاسی به‌عنوان «مبادی کشورداری»، آن را دانشی کاربردی‌تر در مقایسه با دو دیدگاه پیشین قرار می‌دهد. هدف نهایی این نگرش، تأمین اصول و مبانی کلانی است که مستقیماً در فرایند حکمرانی و اداره کشور به‌کار می‌آیند. بنابراین، مسائل مطرح‌شده در این دیدگاه فاصله کمتری با مرحله تحقق عملی و به‌کارگیری در عرصه سیاست دارند. در مقایسه با این دو، نگاه پیشگامان و مطهری انتزاعی‌تر است. با اینکه مطهری موضوع «حکومت» را که پدیده‌ای میدانی است برمی‌گزیند، مسائل مطرح‌شده در اندیشه او همچنان در چهارچوب فلسفیدن محض و استدلال‌های عقلی درباره پدیده‌های سیاسی باقی می‌ماند. به همین گونه، پیشگامان نیز به تبیین مفاهیمی کلی مانند سعادت، فضیلت و ریاست برای شهروندان می‌پردازند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهند که چگونه انتخاب کانون توجه در فلسفه سیاسی، ماهیت، قلمرو و مسائل این دانش را دگرگون می‌سازد.

۳-۲. مقایسه با دیدگاه دانشوران اسلامی امروزم

در ایران معاصر، جریان‌های فکری متعددی به تبیین چیستی فلسفه سیاسی و بازتعریف قلمرو و کارکردهای آن در مواجهه با مسائل نوین پرداخته‌اند. مقایسه دیدگاه آنان با دیدگاه مصباح یزدی نیز ضروری است. مهدی حائری یزدی تعریفی از فلسفه سیاسی به‌دست داده است که با دیدگاه پیشگامان و همچنین مصباح یزدی شباهت دارد. وی فلسفه سیاسی را همان بخش سیاست مُدُن از حکمت عملی می‌داند و آن را از علم سیاست جدا می‌کند. فلسفه سیاست در دیدگاه وی، به درستی یا نادرستی قواعد و احکام یا تحلیل معانی و مفاهیم منطقی به‌کاررفته در علم سیاست می‌پردازد. برای نمونه، بحث می‌کند که ماهیت عدل و ظلم چیست و آیا عدل ضرورت منطقی دارد و از اولیات است یا نه. علم سیاست نیز عبارت است از دانستن احکام و قواعدی که در چگونگی تدبیر سیاست مملکت نقش تعیین‌کننده دارد (حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۰).

این دیدگاه، از یک‌سو با اندیشه پیشگامان همسویی دارد؛ زیرا فلسفه سیاسی را همان بخش «سیاست مدن» از شاخه‌های دانش فلسفه در تعریف کهن می‌داند؛ از سوی دیگر به دیدگاه مصباح یزدی نزدیک می‌شود؛ زیرا میان فلسفه سیاسی و علم سیاست جدایی می‌افکند. باین‌حال، توجه به دو نکته بایسته است: نخست اینکه، قید «درستی یا نادرستی» در این تعریف، آن را به رویکردی نزدیک می‌کند که فلسفه سیاسی را بخشی از فلسفه اخلاق می‌شمارد. این نگرش با دیدگاه پیشگامان که در تعریف فلسفه سیاسی از قید «علم به امور نیک» بهره گرفته‌اند، ناهمسان می‌نماید. دوم اینکه، تأمل درباره نسبت «مبادی مسائل علم سیاست» با «درستی یا نادرستی قواعد علم سیاست» شایسته بررسی است. ظاهر این دو بیان حاکی از آن است که فلسفه سیاسی مرتبه‌ای متأخر نسبت به علم سیاست دارد (فلسفه بعدالعلم). مقایسه دقیق‌تر این دو دیدگاه، گمان همسانی آنها را تقویت می‌کند و به‌نظر می‌رسد که نزدیک‌ترین دیدگاه در میان اندیشمندان مسلمان به آرای مصباح یزدی، همین باشد. باین‌حال تفاوتی بنیادین وجود دارد: مصباح یزدی دیدگاه خود را جدا از اندیشه پیشگامان می‌داند؛ درحالی‌که حائری یزدی نگرش خویش را درست همان دیدگاه پیشینیان می‌پندارد.

حمید پارسانیا نیز دیدگاه خویش را درباره چیستی فلسفه سیاسی به این صورت بیان کرده است: هر نوع تلاش برای شناخت مسائلی که به‌روشنایی عقلی در عرصه سیاست رخ می‌دهد، وی به دیدگاه پیشگامان توجه می‌کند که فلسفه سیاسی در نظر آنان چیزی جز علم سیاست نبود؛ سپس خودش نیز میان فلسفه سیاسی و علم سیاست تفاوتی نمی‌بیند. باین‌حال او دغدغه‌ای امروزم دارد و با این یگانه‌انگاری می‌خواهد رویکرد پوزیتیویستی به علوم را انکار کند. او علم سیاست در تعریف مدرن را دانشی می‌داند که می‌کوشد فارغ از ارزش‌ها و مباحث متافیزیکی به شناخت پدیده سیاست بپردازد (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۸۴-۸۵).

دیدگاه این دانشور نیز همچون حائری یزدی به اندیشه پیشگامان نزدیک است؛ با این تفاوت که پارسانیا همانند آنان فلسفه سیاسی را همسان با علم سیاست می‌پندارد؛ درحالی که حائری یزدی آن را از علم سیاست جدا می‌سازد. تفاوت این نگرش با دیدگاه مصباح یزدی دو چیز است: قلمرو مسائل فلسفه سیاسی و امکان استفاده از داده‌های وحیانی. بر پایه دیدگاه پارسانیا، که فلسفه سیاسی را کوششی برای بررسی «مسائل سیاسی» با روش عقلی می‌داند، دامنه مسائل این رشته بسی فراخ‌تر از دیدگاه مصباح یزدی خواهد بود که فلسفه سیاسی را تنها مسئول بررسی مبادی علم سیاست می‌شمارد. پیداست که بررسی «مسائل سیاسی» یا «مبادی علم سیاست» تفاوت بزرگی در اندازه فلسفه سیاسی ایجاد می‌کند. ویژگی متمایز دیدگاه پارسانیا در مقایسه با دیگر نگرش‌های پیشین، افزودن قید «روش عقلی» به چیستی فلسفه سیاسی است. بر این اساس، اگر مسائل علم سیاست با روشی دیگر بررسی شود، دانشی دیگر مانند کلام سیاسی یا نظریه سیاسی پدید می‌آید؛ ولی فلسفه سیاسی همواره از روش عقلی بهره می‌جوید. در مقابل، مصباح یزدی چون مؤلفه بنیادین فلسفه سیاسی را بررسی مبادی علم سیاست می‌داند، امکان بهره‌گیری از نقل را در فلسفه سیاسی نفی نمی‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۲۸-۲۷). مسئله استفاده از داده‌های وحیانی در فلسفه سیاسی، موضوعی مستقل برای پژوهشی جداگانه است؛ اما به‌هرحال، هر نگرشی به چیستی فلسفه سیاسی می‌تواند بر این مسئله نیز اثر بگذارد.

محسن رضوانی دیدگاهی درباره چیستی فلسفه سیاسی دارد و مقایسه آن با دیدگاه مصباح یزدی ضروری است. از نگاه وی، فلسفه سیاسی در قالب ترکیب وصفی، دانشی درجه اول به‌شمار می‌رود؛ حال آنکه در ترکیب اضافی، در زمره فلسفه‌های مضاف جای می‌گیرد و به‌عنوان معرفتی درجه دوم، مبانی علوم مرتبط را تبیین می‌کند. رضوانی میان فلسفه سیاسی و نظریه سیاسی تمایز قائل می‌شود؛ بدین شرح که فلسفه سیاسی با رویکردی فلسفی در پی تبیین مناسب‌ترین وضعیت برای همه اعصار و امصار است؛ درحالی که نظریه سیاسی با رویکردی تجربی، وضعیت مطلوب برای شرایط مکانی و زمانی خاص را مشخص می‌سازد. به‌باور او، فلسفه سیاسی دانشی است که با به‌کارگیری روش فلسفی درصدد درک حقایق امور سیاسی و اثبات و تبیین آنها برمی‌آید. در این نگرش، عنوان «فلسفه» بیانگر روش تحقیق و قید «سیاسی» نمایانگر نوع مسائل است. بر این اساس، فیلسوف سیاسی به بررسی ماهیت و چیستی مفاهیمی همچون حکومت، عدالت و آزادی می‌پردازد (رضوانی، ۱۳۹۲، ص ۳۰-۳۶).

این تعریف تا اندازه‌ای با تعریف پارسانیا همسانی دارد. درک حقایق امور سیاسی و اثبات آنها به‌روش فلسفی چیزی جز بررسی مسائل سیاست با روش عقلی نیست که پارسانیا مطرح کرده بود. از این‌رو تمایز این دیدگاه با نگرش مصباح یزدی، همان دو تفاوتی است که در شرح دیدگاه پارسانیا بیان شد. با این حال، دیدگاه رضوانی ویژگی دیگری دارد که آن را از نگرش مصباح یزدی متمایز می‌سازد: فلسفه سیاسی از منظر رضوانی فلسفه

مطلق به‌شمار می‌رود؛ درحالی‌که مصباح یزدی آن را در زمره فلسفه مضاف می‌آورد. در حقیقت، فلسفه مضاف دارای معانی گوناگونی است و مصباح یزدی با آنکه فلسفه سیاسی را فلسفه مضاف می‌داند، آن را معرفت درجه دوم نمی‌شمارد. فلسفه مضاف به‌معنای معرفت درجه دوم، یکی از اصطلاحات آن است که مصباح یزدی آن را «فلسفه علم سیاست» می‌نامد و در برابر اصطلاح دیگری قرار می‌دهد که بر پایه آن، درباره اصول خاصی بحث می‌شود که دیدگاه یک مکتب را درباره سیاست و حکومت مشخص می‌سازد و آن را «فلسفه سیاسی» در برابر «علم سیاسی» می‌داند. بر این اساس، وی هیچ تمایزی میان ترکیب وصفی و اضافی قائل نمی‌شود و همواره آن دو را به‌جای یکدیگر به‌کار می‌برد (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ص ۲۲ و ۳۸).

به‌گفته یکی دیگر از دانشوران، فلسفه سیاست در ترکیب اضافی را نیز می‌توان تصور کرد که سیاست موضوع تأمل فلسفی قرار گیرد (مهاجرنیا، ۱۳۹۷، ص ۶۶). گواه آنکه مصباح یزدی فلسفه سیاسی را از دانش‌های درجه دوم به‌شمار نمی‌آورد، مسائلی است که در مباحث فلسفه سیاسی خویش مطرح می‌کند که همگی معرفت درجه اول محسوب می‌شوند و درباره مباحثی همچون آزادی و قانون سخن گفته است. این احتمال که مصباح یزدی مسائل فلسفه سیاسی را برخلاف دیدگاهش درباره چیستی فلسفه سیاسی، که آن را فلسفه مضاف می‌شمارد، مطرح کرده باشد، پذیرفتنی نیست؛ چراکه وی به‌روشنی به دو کاربرد فلسفه مضاف اشاره کرده است. به‌رحال مهم‌ترین تفاوت دیدگاه مصباح یزدی با دیدگاه پارسانیا و رضوانی آن است که طبق دیدگاه ایشان، فلسفه سیاسی ارتباط دائمی با علم سیاست دارد؛ اما طبق آن دو دیدگاه، فیلسوف می‌تواند فارغ از آنچه در علم سیاست می‌گذرد، به تأمل فلسفی بپردازد.

همین تمایز میان دیدگاه مصباح یزدی و نگرش‌های دیگر که از سوی دانشوران اسلامی معاصر درباره ماهیت فلسفه سیاسی ارائه شده‌اند (صدرا، ۱۳۸۶، ص ۷۷ و ۹۶؛ واعظی، ۱۳۹۵، ص ۴۵-۵۵؛ مهاجرنیا، ۱۳۹۷، ص ۶۱-۶۷)، قابل مشاهده است. تنها استثنا، دیدگاه علیرضا صدراست که هستی‌شناسی پدیده‌های سیاسی را نیز در تعریف فلسفه سیاسی وارد کرده است. تحلیل دیدگاه وی فرصت دیگری می‌طلبد. بر پایه دیدگاه مصباح یزدی، فلسفه سیاسی تنها به مسائلی می‌پردازد که علم سیاست برای سامان‌دهی حیات سیاسی به‌صورت فوری به آنها نیازمند است. در نتیجه، این نگرش پیوسته مسائلی را بازتولید می‌کند که با کمترین واسطه به مدیریت زندگی سیاسی یاری می‌رسانند. این در حالی است که بر اساس دیگر دیدگاه‌ها، فیلسوف سیاسی می‌تواند با آزادی به کاوش در ابعاد گوناگون هر مسئله‌ای در قلمرو تأملات فلسفه سیاسی خود بپردازد.

در فضای فکر اسلامی، تلقی دیگری از فلسفه سیاسی مطرح شده است که بر اساس آن، به مجموعه آموزه‌های عقلی و استدلالی در حوزه مسائل سیاسی که در منابع اسلامی موجود است، فلسفه سیاسی اطلاق می‌شود. در این نگرش، فرایند خردورزی جدیدی صورت نمی‌پذیرد؛ بلکه همان مطالب خردمندانه موجود در

متون اسلامی به‌عنوان فلسفه سیاسی در نظر گرفته می‌شود. این دیدگاه را می‌توان به سیدمهدی میرباقری نسبت داد (یوسفی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۴۱ و ۹۳). مرتضی یوسفی‌راد این معنا را به‌عنوان یکی از تعابیر مطرح‌شده برای فلسفه سیاسی اسلام برشمرده و سپس آن را نقد کرده است. بر پایه این تعریف، به مجموعه آموزه‌های مستند به وحی که در حوزه حیات سیاسی ارائه شده و بیانگر نظم مطلوب‌اند، «فلسفه سیاسی اسلام» گفته می‌شود. اشکال اصلی این دیدگاه از منظر یوسفی‌راد آن است که در این صورت، دآوری درباره پدیده‌های سیاسی، از حیطة قضاوت عقل خارج می‌شود و چنین دانشی نمی‌تواند در زمره دانش‌های عقلی و فلسفی جای گیرد (یوسفی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۱۵-۱۶). بر این اساس، علی‌اکبر علیخانی در توجیه این دیدگاه بیان می‌کند که احتمالاً مقصود، وجود تبیین و توجیه فلسفی برای آموزه‌های سیاسی در متون اسلامی است (علیخانی، ۱۳۹۸، ص ۷۹-۸۰). این توجیه علیخانی منطقی به‌نظر می‌رسد؛ چراکه در غیر این صورت، هیچ تمایزی میان کلام سیاسی و فلسفه سیاسی نمی‌توان یافت. حتی اگر فرض کنیم که تمایز ذاتی میان این دو گرایش دانشی وجود ندارد، دست‌کم باید اذعان کرد که فیلسوفان اسلامی در طول تاریخ، مباحث خویش را به‌شیوه‌ای متمایز از متکلمان مطرح کرده‌اند. با این حال این دیدگاه را می‌توان از آن جهت صحیح دانست که در ماهیت مباحث فلسفه سیاسی، تفاوتی میان امام علی علیه السلام و ارسطو وجود ندارد. هنگامی که هر دو به پرسش‌هایی بنیادین مانند «برتری جود یا عدل» می‌پردازند، این موضوع در چهارچوب فلسفه سیاسی جای می‌گیرد و طرح آن از سوی امام علی علیه السلام (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۵۳)، ماهیت فلسفه سیاسی این بحث را تغییر نمی‌دهد. بر همین مناسبت که مصباح یزدی امکان بهره‌گیری از منابع نقلی و وحیانی را در فلسفه سیاسی نفی نمی‌کند.

۲-۴. مقایسه با دیدگاه لئو اشتراوس

پس از مقایسه دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی با اندیشه‌های فیلسوفان و دانشوران اسلامی، اکنون زمان مقایسه آرای ایشان با دیدگاه اندیشمندان غربی فرامی‌رسد. در این میان، لئو اشتراوس نگرشی ویژه درباره فلسفه سیاسی دارد که در ایران نیز با اقبال دانشوران این رشته مواجه شده است. وی فلسفه سیاسی را شاخه‌ای از فلسفه می‌شمارد و بر این باور است که فلسفه سیاسی نمی‌تواند از پیوند با فلسفه تهی باشد. از نگاه وی، فلسفه تلاشی برای دستیابی به معرفتی جهان‌شمول است. بر پایه این ویژگی بنیادین، اشتراوس به بازآفرینی فلسفه سیاسی می‌پردازد. به‌باور وی، فلسفه سیاسی کوششی است برای جایگزینی شناخت بنیادین از ماهیت امور سیاسی به‌جای گمان‌ورزی درباره آنها. مقصود از گمان سیاسی، شامل خطاها، حدس‌ها، باورها، پیش‌دآوری‌ها و پیش‌بینی‌هاست. سرشت زندگی سیاسی چنان است که از تلفیق معرفت سیاسی و گمان سیاسی شکل می‌گیرد. حیات سیاسی با تلاش‌هایی پیوسته، هرچند با شدت و ضعف، برای استقرار معرفت سیاسی به‌جای گمان سیاسی همراه است. وجه ورود گمان و معرفت به

تعریف فلسفه سیاسی به آن دلیل است که به اعتقاد وی، همه کنش‌های سیاسی در جهت شناخت ماهیت «خیر» به معنای زندگی خوب و جامعه نیک سامان می‌یابد و از آنجاکه مفهوم «خیر» همواره مورد مناقشه بوده است، انسان‌ها در میانه گمان و معرفت قرار می‌گیرند. تفکیک فلسفه سیاسی از علم سیاست که با الگوی علوم طبیعی به مطالعه امور سیاسی می‌پردازد نیز مورد توجه اشتراوس بوده است؛ اما این جداسازی در نظر وی مبتنی بر مناظره‌ای است که پوزیتیویسم در محافل علمی غرب ایجاد کرده بود (اشتراوس، ۱۳۸۷، ص ۱-۴ و ۶-۷).

اشتراوس در مقاله‌ای مفصل درباره چیستی فلسفه سیاسی، بیشتر با پوزیتیویست‌ها پیکار کرده است. به نظر می‌رسد که این بخش از بحث او برای مقایسه با دیدگاه مصباح یزدی چندان جذاب نباشد و بهتر است این مناظره را جدالی درون‌گفتمانی در سنت فکری غرب بدانیم. در عوض، می‌توان نقاط اشتراک مهمی بین این دو اندیشمند تصور کرد. اشتراوس معتقد است که معرفت سیاسی بر پایه پیش‌فرض‌هایی درباره انسان و زندگی سیاسی استوار است و این پیش‌فرض‌ها، برخلاف دیدگاه پوزیتیویستی، خنثی و عاری از ارزش نیستند. از این منظر، دیدگاه اشتراوس با نگرش مصباح یزدی که فلسفه سیاسی را مسئول بررسی و اثبات مبادی علم سیاست می‌داند، همخوانی دارد. با این حال در مقایسه این دو دیدگاه، دو تفاوت اساسی قابل توجه است:

نخست اینکه، مسائل فلسفه سیاسی از نگاه مصباح یزدی کاربردی و عملی‌اند؛ در حالی که اشتراوس با رویکردی تفسیری و تحلیلی به آنها می‌نگرد. این تفاوت به رابطه فلسفه سیاسی با علم سیاست مربوط می‌شود. اشتراوس در تقابل با پوزیتیویسم سعی دارد که فلسفه سیاسی را کاملاً از علم سیاست جدا نگه دارد. در مقابل، مصباح یزدی فلسفه سیاسی را در پیوندی پایدار با علم سیاست قرار می‌دهد که همواره باید مبانی آن را اثبات کند. به بیان دیگر، از نگاه مصباح یزدی، فلسفه سیاسی دانشی خاص در حوزه سیاست بازتولید می‌کند؛ اما اشتراوس فلسفه سیاسی را بی‌نیاز از علم سیاست می‌پندارد.

دوم آنکه اشتراوس تأکید فراوانی بر فلسفی بودن ماهیت فلسفه سیاسی دارد و معتقد است که هویت این رشته مرهون همین ویژگی است. در مقابل، در دیدگاه مصباح یزدی چنین تأکید صریحی دیده نمی‌شود. او با تقسیم‌بندی فلسفه به «قبل‌العلم» و «بعدالعلم»، اصطلاحات متعددی را برای فلسفه در نظر می‌گیرد که می‌توانند ماهیت فلسفی را حفظ کرده و در عین حال رشته‌ای مستقل از حیث معرفتی باشند. بر این اساس، وی استفاده از داده‌های وحیانی را نفی نمی‌کند و آن را مغایر با فلسفی بودن نمی‌داند؛ زیرا وظیفه فلسفه سیاسی بررسی مبادی دانش سیاست است؛ حتی اگر این مبادی از منابع وحیانی استخراج شده باشند.

در همین راستا، محسن مهاجرنیا (مهاجرنیا، ۱۳۹۷، ص ۶۲) با این ایده که فلسفه سیاسی باید ذیل فلسفه عمومی قرار گیرد و از اصطلاحات آن استفاده کند، مخالف است. وی فلسفه سیاسی را حاصل تأملات و

گفت‌وگوهای سقراطی میان شهروندان عادی می‌داند که در قالب مفاهیم فکری ظهور می‌یابد. بنابراین، فلسفه سیاسی می‌تواند دانشی مستقل، با ادبایاتی خاص و روشی متفاوت با فلسفه محض برای پردازش مسائل باشد.

۲-۵. مقایسه با دیدگاه جان راولز

جان راولز فلسفه سیاسی را نه فعالیتی انتزاعی، بلکه بخشی پویا و اثرگذار از فرهنگ سیاسی جامعه می‌داند. از نگاه وی، هدف بنیادین این فلسفه ارائه مبانی خردپذیر و اخلاقی برای نهادهای سیاسی و کمک به حل تعارضات ریشه‌دار اجتماعی است. کارکردهای چهارگانه‌ای که راولز برای فلسفه سیاسی برمی‌شمارد، عبارت‌اند از:

۱. **حل تعارضات:** فلسفه سیاسی به کشمکش‌های سیاسی پایدار و عمیق می‌پردازد و در جست‌وجوی زمینه‌های مشترک اخلاقی و فلسفی در پس این اختلاف‌هاست. در صورت توفیق، این امر همکاری اجتماعی بر پایه احترام متقابل را میان شهروندان دارای باورهای متنوع ممکن می‌سازد.

۲. **ارائه چهارچوب برای درک جامعه:** فلسفه سیاسی به مردم یاری می‌رساند تا نهادهای سیاسی و اجتماعی خویش را به‌مثابه کلی یکپارچه بنگرند و اهداف خود را به‌عنوان عضوی از یک ملت درک کنند. فلسفه سیاسی با عمل کردن در نقش «خرد عملی»، به اهداف فردی و جمعی معنا و جهت می‌بخشد.

۳. **سازگاری با واقعیت‌های اجتماعی:** راولز این اندیشه را از هگل وام می‌گیرد که فلسفه سیاسی می‌تواند احساس خشم و ناکامی ما در قبال جامعه را کاهش دهد. این کارکرد با نشان دادن خردپذیر بودن نهادهای موجود و تبیین «تکثر معقول» (وجود دیدگاه‌های گوناگون و خردپذیر) به ما کمک می‌کند تا با واقعیت بنیادین زندگی مدرن کنار آییم.

۴. **کاوش در مرزهای امکان‌پذیر:** راولز فلسفه سیاسی را گونه‌ای آزمایش فکری واقع‌بینانه برای پاسخ به این پرسش می‌داند که با توجه به قوانین و واقعیت‌های اجتماعی، یک جامعه دموکراتیک عادلانه دقیقاً چگونه می‌تواند باشد و تحقق کدام آرمان‌ها ممکن است. این کارکرد به ما اجازه می‌دهد که بدون درغلتیدن به آرمان‌گرایی غیرعملی، به آینده جامعه امیدوار باشیم (راولز، ۱۳۸۸، ص ۲۱-۲۶).

دیدگاه مصباح یزدی با جان راولز در جهت کاربردی‌سازی فلسفه سیاسی مشابه است؛ اما از دو جنبه تفاوت بنیادین دارد:

نخست، از مباحث راولز برمی‌آید که وی کاربردی‌سازی فلسفه سیاسی را مستقیماً به عهده اعضای جامعه می‌گذارد. تعبیر او از فلسفه سیاسی به‌عنوان بخشی از فرهنگ عمومی جامعه، بر این واقعیت دلالت دارد. این پرسش بجاست که شهروندان عادی چگونه می‌توانند گزاره‌های فلسفه سیاسی را در روابط اجتماعی روزمره به کار گیرند و چه نسبتی از آنان توانایی لازم را برای چنین کاربردی‌سازی‌ای دارند. این رویکرد در تمامی آثار راولز مشهود است.

در مقابل، مصباح یزدی چنین نمی‌اندیشد. وی کاربردی‌سازی را از مسیر تولید دانش سیاست اسلامی ممکن می‌داند و در نتیجه، متولیان آن را فیلسوفان سیاسی و سیاستمداران می‌شناسد. از نگاه او، مردم عادی محل به‌کارگیری ایده‌های فلسفه سیاسی‌اند، نه آنکه خود مستقیماً عهده‌دار چنین نقشی باشند و بخش قابل توجهی از ایشان فاقد توانایی معرفتی برای این امر هستند. مردم به‌عنوان مخاطبان فلسفه سیاسی، تنها در تعیین منابع مورد استفاده در این حوزه و نیز تعیین دامنه و گستره مباحث آن ایفای نقش می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ الف).

دوم، راولز برای دین در مدیریت عمومی هیچ نقشی قائل نیست و در تقابل با مکاتب علمی‌ای مانند رفتارگرایی، در پی ایجاد جایگاهی شایسته برای فلسفه سیاسی است. نگاه سلبی وی به دین در پردازش نظریه عدالت نیز آشکار بود. در مقابل، مصباح یزدی فلسفه سیاسی را در کنار فقه سیاسی قرار می‌دهد. فقه سیاسی و فقه حکومتی از جایگاهی استوار در اندیشه او برخوردارند و نوعی تقسیم کار میان این دو حوزه دانش در مدیریت عمومی وجود دارد.

۲-۶. مقایسه با دیدگاه برخی دانشوران غربی امروزی

رویکردی در میان دانشوران غربی وجود دارد که برخلاف دیدگاه اشتراوس، فلسفه سیاسی را شاخه‌ای از فلسفه اخلاق در نظر می‌گیرند. جین همپتون از جمله این پژوهشگران است که معتقد است فلسفه سیاسی درباره جوامع سیاسی است تا صورت‌های موجه و اینکه آنها چه باید باشند را بررسی می‌کند. وی معتقد است که برای پاسخ به پرسش‌های فلسفه سیاسی باید از سطح توصیف صرف فراتر رفت و به تحلیل مفهومی و نظریه‌پردازی اخلاقی روی آورد (همپتون، ۱۳۸۰، ص ۱۲). لزلی جیکوبز نیز در کتاب *نگرشی دموکراتیک به سیاست* می‌گوید: فلسفه سیاسی به مسائل مربوط به اخلاق سیاسی می‌پردازد. اخلاق سیاسی مسائلی را درباره شکل آرمانی حاکمیت سیاسی و قلمرو و ماهیت آنچه حکومت باید انجام دهد، مطرح می‌کند. در نقطه مقابل، اخلاق شخصی قرار دارد که پرسش اصلی آن درباره کارهایی است که فرد باید انجام دهد یا شخصیتی که فرد باید داشته باشد. قلمرو فلسفه سیاسی شامل گسترش، دفاع و نقد اصول کلی انتزاعی و آرمان‌های مربوط به مثلاً آزادی فردی و برابری اجتماعی است و اینکه این آرمان‌ها چگونه می‌توانند در وضعیت‌های عملی تحقق یابند (جیکوبز، ۱۳۹۷، ص ۲۲). آیت‌الله مصباح یزدی در پاسخ به این پرسش که آیا مبانی مباحث اقتصادی از فلسفه اخلاق اخذ شده است، بیان می‌کند که تفکیک این دو حوزه از یکدیگر ممکن تصور می‌شود. مفاهیمی همچون سودانگاری، ابتدا در حوزه ارزش‌ها مطرح می‌شوند؛ سپس در عرصه‌های سیاست و اخلاق معانی متمایزی می‌یابند. وی با طرح این پرسش بنیادین که «آیا می‌توان از قضایای توصیفی (هست‌ها) به قضایای هنجاری (بایدها) دست یافت»، به تبیین نسبت میان دانش و ارزش در فلسفه سیاسی می‌پردازد. مصباح یزدی با رد دیدگاه جدایی کامل حوزه هست‌ها از بایدها، معتقد است که می‌توان با روشی عقلی، از برخی واقعیات عینی به احکام ارزشی رسید.

به بیان دیگر، میان «هست» و «باید» رابطه‌ای منطقی برقرار است و برخی از بایدهای حوزه سیاست را می‌توان از هست‌های جهان خارج استنتاج کرد. بر این اساس، از نگاه او، مبادی علم سیاست منحصر به قضایای هنجاری نیست و استفاده از هر دو نوع قضیه هنجاری و توصیفی ممکن است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۶).

نکته شایان تأمل دیگر آنکه مصباح یزدی مؤلفه عمل اخلاقی را قرب به خداوند می‌داند که کمال اخروی را در پی دارد و به تفکیک میان ارزش اخلاقی و ارزش حقوقی معتقد است. این باور، پیوند دائمی مسائل سیاسی با مسائل اخلاقی را رد می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶). بر این اساس، ادغام فلسفه سیاسی تحت عنوان فلسفه اخلاق، در نگرش مصباح یزدی گونه‌ای تقلیل‌گرایی به‌شمار می‌رود.

نتیجه‌گیری

هرچه به دوران معاصر نزدیک‌تر می‌شویم، دغدغه کاربردی‌سازی فلسفه سیاسی نزد اندیشمندان از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. در جهان اسلام، آیت‌الله مصباح یزدی به‌عنوان فیلسوفی برجسته، کاربردی‌سازی فلسفه سیاسی را از طریق سازوکار فلسفه مضاف پیگیری کرده است. از منظر وی، فلسفه سیاسی در تعاملی پویا با علم سیاست قرار دارد و وظیفه تبیین و اثبات مبانی این علم را عهده‌دار است. اگرچه دیدگاه‌های فیلسوفان و صاحب‌نظران اسلامی و غربی در مواردی با نگرش وی هم‌پوشانی دارد، اما مهم‌ترین وجه تمایز، در تعیین قلمرو مسائل فلسفه سیاسی نهفته است. بر اساس دیدگاه مصباح یزدی، دامنه مسائل این رشته تا جایی گسترش می‌یابد که علم سیاست نیازمند آن باشد. جزئیات مقایسه دیدگاه وی با سایر فیلسوفان اسلامی و غربی، در چهار محور در قالب جدول شماره ۱ به نمایش درآمده است: «رابطه با علم سیاست»، «توصیفی یا هنجاری بودن ذات دانش»، «مطلق یا مضاف بودن خود علم» و «تحلیلی (قبل‌العلم) یا کاربردی (بعدالعلم) بودن مسائل آن»

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق). الشفاء: المنطق. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (بی تا). رسائل ابن سینا. قم: بیدار.
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۷). فلسفه سیاسی چیست. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: علمی و فرهنگی.
- پارسایان، حمید (۱۳۹۰). روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی. قم: کتاب فردا.
- جیکوبز، لزی (۱۳۹۷). درآمدی بر فلسفه سیاسی نوین: نگرش دموکراتیک به سیاست. تهران: نشر نی.
- حائری یزدی، مهدی (۱۳۸۴). کاوش‌های عقل عملی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- دوانی، محمدبن اسعد (۱۳۹۱). اخلاق جلالی. تهران: اطلاعات.
- راولز، جان (۱۳۸۸). عدالت به مثابه انصاف. ترجمه عرفان ثابتی. تهران: ققنوس.
- رضوانی، محسن (۱۳۹۲). اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- شریف رضی، محمدبن حسین (۱۴۱۴ق). نهج‌البلاغه. تحقیق: صبحی صالح. قم: هجرت.
- صدرا، علیرضا (۱۳۸۶). گرایش فلسفی سیاسی. تهران: نشر میزان.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۳۷۱). التنبیه علی سبیل السعاده. تحقیق، مقدمه و تعلیق: جعفر آل یاسین. تهران: حکمت.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۹۹۱م). المله و نصوص آخری. تصحیح: محسن مهدی. بیروت: دار المشرق.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۲۰۰۵م). احصاء العلوم. تحقیق، مقدمه و تعلیق: عثمان امین. پاریس: دار بیلون.
- فانی کشمیری، محسن بن حسن (۱۳۶۱). اخلاق عالم‌آرا. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- علیخانی، اکبر (۱۳۹۸). خرد خفته: فلسفه و حکمت سیاسی اسلامی و گذار به سیاست عملی. تهران: دانشگاه تهران.
- مجمع عالی حکمت اسلامی (۱۳۹۹). فلسفه سیاسی علامه مصباح. در: جلسه گروه علمی فلسفه سیاسی. ۱۳۹۹/۱۱/۲۱.
- به‌نشانی: <https://hekmateislami.com/?p=11707>.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۱). نگاهی گذرا بر فلسفه سیاسی اسلام. معرفت، ۱(۳)، ۱۰-۱۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲). میزگرد فلسفه‌شناسی (۲) فلسفه‌های مضاف. معرفت فلسفی، ۱(۲)، ۱۱۷-۱۳۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۵). فلسفه سیاست (۱) مفهوم‌شناسی و روش‌شناسی در گفتگو با حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح. معرفت فلسفی، ۴(۲)، ۱۱-۲۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۶). فلسفه سیاست (۲) روش‌شناسی در حوزه فلسفه سیاسی اسلام در گفتگو با حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح. معرفت فلسفی، ۴(۳)، ۱۱-۳۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹الف). سخنرانی در سلسله نشست‌های تبیین علمی ولایت فقیه. در: مدرسه علمیه فیضیه.
- به‌نشانی: <https://mesbahyazdi.ir/node/312>. ۱۳۸۹/۰۲/۰۶.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹ب). سخنرانی حضرت آیت‌الله مصباح یزدی در همایش فلسفه و دین. ۱۳۸۹/۰۷/۱۵. به‌نشانی: <https://mesbahyazdi.ir/node/3181>.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). نظریه سیاسی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). سخنرانی‌های اخلاق و سیاست (جلسه سوم: رابطه اخلاق و سیاست از نظر اسلام). ۱۳۹۶/۰۳/۱۲.
به‌نشانی: <https://mesbahyazdi.ir/node/6401>.

مطهری، مرتضی (۱۴۰۱). مقدمه‌ای بر حکومت اسلامی. تهران: صدرا.
مهاجرنیا، محسن (۱۳۹۷). فلسفه سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (۱۳۸۷). اخلاق ناصری. تصحیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.
واعظی، احمد (۱۳۹۵). درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلامی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
همپتون، جین (۱۳۸۰). فلسفه سیاسی. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.
یوسفی‌راد، مرتضی (۱۳۸۹). امکان فلسفه سیاسی اسلام. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.